



(آیت الله جوادی آملی)

هدایت در قرآن

کیفیت هدایت

تماز شب سخن خیلی بلندی است. نشه شب وزنده داری شب باعث استواری پا واستحکام قول است، واین راه را «سبیل الله» می داند

پس فصل اول در دومقام مطرح است: یکی دعوت وهدایت علمی ودیگری دعوت وهدایت عملی. درمقام اول که هدایت عملی مطرح است، یک سلسله ازآیاتی که درباره توجه دادن انسان به ابزار ادراک وابزار علم بود، در درس گذشته یادآور شدیم که چگونه قرآن ما را به سمع وبصر وفؤاد هشدار داد که اینها مجاری ادراکند. اینها را ما به شما دادیم تااز آنها استفاده صحیح ببرید. معلوم می شود علم، اندیشه، فکر ومانند آن که ازراه مطالعه وتدبر نصیب انسان می شود، راه وروش هدایت قرآن است. در همین مقام اول می بینیم: قرآن کریم گذشته ازاینکه ما را به ابزار ادراک توجه می دهد که می گوید از این ابزار بهره صحیح ببرید، به ما می گوید جز درمحیط علم، درمحیطهای دیگر زندگی نکنید. دستوری که می دهد می فرماید اگر خواستید سخنی را بگوئید، مطلبی را بپذیرید، حرفی را تصدیق کنید، راهی را بروید باید عالمانه واز روی علم باشد. این درکارهای اثبات، اما درکارهای نفی، اگرخواستید چیزی را تکذیب کنید، سخنی را نفی نمائید، مطلبی را ابطال کنید، کاری را ناروا بدانید، دربعد نفی هم باید عالمانه باشد. اگر بخواهید دیگران را به سمتی هدایت و

مهمترین بحث هائی که درباره هدایت است، بعدازآن مقدمات، درسه فصل خلاصه خواهد شد:

- ۱- کیفیت هدایت.
- ۲- پایان راه هدایت، یعنی آن جائی که باید برویم.
- ۳- این راه را بالاستقلال می رویم یا به زور به آنجا کشانده می شویم، یااینکه باهمراهی وتوافق هادی خود، راه را طی می کنیم، ودراین فصل مسئله جبروتفویض مطرح می شود.

کیفیت هدایت قرآن: واین بردوگونه است:

- مقام اول: هدایت بالعلم.
- مقام دوم: هدایت بالعمل.

درجائی از قرآن آمده است: آیات الهی را بنگرید وروی آنها مطالعه وتفکر کنید.

ودرجای دیگر می فرماید:

« ان ناشة اللیل هی اشد وطناً واقوم فیلاً »

راهنمایی کنید آن هم باید عالمانه باشد. در تمام این ابعاد در مدار علم باید حرکت کنید.

بنابراین، از یک طرف ما را به مجاری ادراکمان آگاهی و توجه می دهد و از طرفی دیگر می گوید: هر کاری که می کنی بر اساس علم باشد:

اما اینکه نباید بدون علم چیزی را بپذیریم این آیه است: «ولا تقف ما لیس لك به علم» (سوره اسراء آیه ۳۶)

لا تقف: یعنی تبعیت نکن از چیزی که علم به آن نداری، چرا؟ زیرا گوش و چشم و قلب مسئولیت دارد. «ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا»

در این مسئله مهمتر از همه سؤال از فؤاد است که انسان مسئول

است و قلب انسان مسئول عنه. ممکن است از انسان بپرسند سمع را

کجا صرف کردی و بصر را کجا صرف کردی؟ اما آیا می شود از

انسان بپرسند قلب را کجا صرف کردی؟ در حقیقت از انسان

می پرسند انسانیت را کجا صرف کردی؟ این سؤال و مسئول عنه

چگونه از یکدیگر جدا می شود؟ این احتیاج به تحلیل دارد برای اینکه

در کلمات فارسی حرف «از» را روی اسم شخص درمی آورند،

می گویند: از زید پرس، از فلان شخص پرس. ولی در تعبیرات

عربی این کلمه «از» را روی آن مطلب که مسئول عنه است

درمی آورند نه روی شخص مثل: «يستلونك عن الروح»، «يستلونك عن

الاهله» و... که در این صورت شخص می شود «مسئول»، آن مطلب

می شود «مسئول عنه». در اینجا قرآن می فرماید: انسان را از سمع و بصر

می شود پرسید ولی چگونه انسان را از فؤادش می پرسند. این مطلب

باید در بحث های دیگر بیاید.

در صدر این آیه کریمه ما را از تبعیت غیر علمی نهی کرده پس اگر

بخواهیم چیزی را تصدیق کنیم و بپذیریم و بر اساس آن حرکت

کنیم، یعنی این کارهای اثباتی را انجام بدهیم، باید عالمانه باشد

«لا تقف ما لیس لك به علم» و در کارهای علمی اگر خواستیم چیزی را

تصدیق نکنیم، آن هم باید بر اساس علم باشد زیرا قرآن گروهی را که

بدون تحقیق تکذیب کردند، مذمت کرده و می فرماید: «بل کذبوا

بما لم یحیطوا بعلمه ولما یأتهم تأویلها» (سوره یونس، آیه ۳۹) اینها می که

ندانسته تکذیب کرده اند مذمومند. قرآن کریم این گروه را مذمت

می کند برای اینکه چیزی را که احاطه علمی به آن پیدا نکردند،

تکذیب نمودند، پس تکذیب ونفی و طرد غیر عالمانه هم در قرآن

محکوم است.

در دنباله آیه می فرماید: «ولما یأتهم تأویلها» با اینکه هنوز تأویل

آن مطلب نرسیده، آنها تکذیب کرده اند! تأویل در برابر تفسیر است.

«التفسیر ینقسم الی التفسیر بالظاهر والتفسیر بالباطن» تأویل، تفسیر

بالباطن نیست. تأویل علم حصولی و فکری و مفهومی و باطن گویی

و باطن گرایی نیست بلکه تأویل، در مقابل تفسیر است که یک عین

خارجی است. در قیامت، تأویل قرآن روشن می شود،

روزی که حقایق و معارف قرآن ظهور می کند، روز قیامت

است که آن روز تأویل قرآن روشن می شود. ولی دنیا

جای تفسیر قرآن است یا به ظاهر و یا به باطن و معانی

باطنی دقیق تر از ظاهر است. وقتی برادران یوسف آن خضوع را

انجام دادند، حضرت فرمود: «با أبت هذا تأویل رؤیای» یعنی آنچه

من در عالم رؤیا مشاهده کردم رجوعش و تحقق خارجیش این است.

در هر صورت، انسان چیزی را که می پذیرد باید عالمانه باشد

و چیزی را که نفی می کند هم باید عالمانه باشد. در سوره احقاف

(آیه ۱۱) مشابه آیه ای که ذکر شد آمده است. «واذلم یهندوا به

فسیقولون هذا افک قدیم» چون اینها هدایت نشدند و به مطلب

نرسیدند آن را تکذیب کردند.

در روایتی آمده است که امام «ع» می فرماید: «ان الله خص

(باحسن) عباده بآیاتین من کتابه: بقوله تعالی «ولا تقف ما لیس لك به

علم» و بقوله تعالی «کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه...»

خداوند بندگان را به دو آیه اختصاص داده یا (در دو حصن

و دیوار محصور کرده) که اگر خواستند چیزی را تصدیق کنند، باید

عالمانه باشد و اگر خواستند چیزی را نفی و تکذیب کنند، آن هم

عالمانه باشد. حضرت از دو آیه استفاده کرده است که باید انسان

در محور علم حرکت کند. انسان بین تصدیق و تکذیب، بین رد و

پذیرش، بین نفی و قبول خلاصه می شود و هم قبول و تصدیق

و پذیرش و هم رد و انکار و تکذیبش باید عالمانه باشد.

اینک بحث در مقام اول است که روش فکری و علمی است، نه

روش عملی، روش علمی که انسان می بیند، می اندیشد، می شود،

مطالعه می کند و چیز می فهمد، نمونه های آن هم در قرآن کریم آمده

است:

در جریان فرزندان آدم که یکی دیگری را کشت و معطل ماند که

چگونه این جسد را دفن کند. قرآن می فرماید: ما از راه احساس او را

آگاه کردیم: «فبعث الله غراباً یبحث فی الارض لیره کیف یواری سواة

أخیه» خداوند کلاغی را فرستاد که کندوکاو کند و مقداری خاک

را کنار بزند و چیزی را در درون خاک دفن کند تا فرزند آدم بفهمد

که این مرده را چگونه می شود جابجا کرد و دفن نمود. این استمداد از

مجاری ادراک و بهره برداری از حس است برای آگاه شدن و رسیدن

به یک مطلب.

قرآن کریم می فرماید: وقتی می خواهی مردم را دعوت کنی اینچنین نباشد که خودت عالمانه چیزی را بپذیری ولی مردم را جاهلانه فریب بدهی. آن دو بعدی که بیان شد «فیما یرجع الی اشخص نفسه اوفیما یرجع الی غیره» چه در رابطه با خودش و چه در رابطه با دعوت دیگران، باید عالمانه باشد. می فرماید: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة» باید دعوت، به سوی خدا باشد و مایه های دعوت او حکمت و موعظه حسنه و جدال احسن باشد چون فرمود: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة»

لازم به تذکر است که این امر مختص به رسول الله (ص) نیست زیرا «ولکم فی رسول الله اسوة حسنة» حضرت رسول الگو و نمونه است برای ما و بر ما است که به او اقتدا نمائیم و تأسی کنیم. او مأمور به دعوت است، مانیز هستیم. پس نه تنها انسان خودش باید عالمانه در مسائل وارد شود بلکه اگر دیگران رانیز خواست دعوت کند، باید عالمانه باشد.

در هر صورت چه انسان خودش را بخواهد در تصدیق و تکذیب قانع کند یا دیگری را ارضا نماید نیاز به یک روش دارد، زیرا تمام معارف عالم برای انسان بدیهی نیست که انسان هیچ مجهولی نداشته باشد و انسان هم نمی تواند به هیچ چیز آگاهی نداشته باشد چون اگر چنین باشد دیگر قابل دعوت نیست. پس یا اینکه قرآن کریم راهی را به ما نشان داده که توسط آن راه و روش به مجهولاتمان پی ببریم یا به همان طریقه عقلا، بدون رد، روشی را امضا کرده که همان روش منطقی است. روش عقلا این است که روی فطرتی که دارند، از آن بدیهی پی به نظری می برند و از هر بدیهی هم نمی شود به هر نظری پی برد. بین این معلوم و آن مجهول باید رابطه ای باشد. حالا رابطه، یا به آن نحو است که آنچه معلوم ما است، یک جزئی از جزئیات آن است که مجهول ما است و از یک جزئی به کلی پی می بریم یا اینکه معلوم ما کلی است و آنچه مجهول ما است جزئی و ما از کلی پی به جزئی می بریم و یا آنچه معلوم است با آنچه مجهول است هر دو تحت یک امر جامع مندرجند و از یک جزئی پی به جزئی دیگر می بریم، چه این پی بردن قطعی باشد یا ظنی. بالاخره راه استدلال بشری این است: اگر بین معلوم و مجهول هیچ رابطه ای نباشد، نمی شود از معلوم پی به مجهول برد و این راه عقلاست که اگر هر صاحب فنی در هر رشته ای خواست استدلال کند، به توسط این راهها استدلال می کند پس اگر یک ادیب بخواهد بگو ید این لفظ را باید مرفوع خواند می گوید این فاعل است و چون هرفاعلی مرفوع است پس این لفظ مرفوع است. اگر یک فقیه بخواهد حکم کند که این امر مثلاً واجب است می گوید این صلاة جمعه است و چون صلاة جمعه واجب است، پس این واجب است. یا اینکه می گوید: «هذا ما اخرج به الثقة عن المعصوم وکل ما اخرج به الثقة عن المعصوم» پس این امر حجت است و هر کسی دیگر در هر رشته ای که داشته باشد و بخواهد استدلال کند این میزان استدلال اوست و این هم مخصوص احدی نیست، این

همراه با فطرت انسان است.

همانطور که حرف زدن مخصوص به هیچ کسی نیست، همچنین اندیشه به کسی اختصاص ندارد. ولی همانگونه که برای سخن گفتن، قاعده و قانونی ذکر می کنند، برای اندیشه هم ضابطه و میزانی ذکر می کنند که همان «منطق» است. وقتی دین به ما اینچنین آموخت که باید در محدوده علم زندگی کنیم، چه در مسائل فردی و چه در مسائل جمعی، آن روشی را هم که با آن روش عالم می شویم، آن راهم به ما آموخت که باید حکمت و موعظه حسنه و جدال احسن باشد، لذا نیاز به یک ترازو داریم که بدانیم چگونه باید اندیشید؟ و آن ترازو را «منطق» می نامند و گرچه قرآن صریحاً نمی گوید که باید اینچنین اندیشید، ولی روش عقلا را امضا کرده است و با ما هم با همین روش سخن گفته است.

بشر از آن نظر که دارای فطرت سالم می باشد، در استدلالها از کلی پی به جزئی می برد، می گوید این شخص مصداق آن کلی است و آن کلی دارای این حکم است پس این شخص هم دارای آن حکم است، این قیاس اقترائی است. و همانطوری که قیاس استثنایی در قرآن فراوان است و نمونه هایی از آن ذکر شد و شاید در بحث های آینده بخواست خدا با زهم ذکر شود، قیاسهای اقترائی هم در قرآن کریم کم نیست. در سوره مبارکه طه یک اصل کلی را ذکر می کند، می فرماید: «ولا تظنوا فیه فیحلی علیکم غضبی ومن یحلل علیه غضبی فقد هوی» این یک قیاس منطقی است فرمود: شما طغیان نکنید زیرا اگر طغیان کردید غضب خدا بر شما روا می شود و اگر غضب خدا بر شما روا شد سقوط می کنید (آیه ۸۱ سوره طه)

«ولا تظنوا فیه: در این امر طغیان نکنید، چرا؟ برای اینکه «فیحلل علیکم غضبی» غضب خدا بر شما روا می شود. اگر غضب خدا روا شد چه می شود؟ «من یحلل علیه غضبی فقد هلك» پس «کل من طغی یحلل علیه غضب الله وکل من یحلل علیه غضب الله فقد هلك». این به همان روال فطرت منطقی است.

ما می بینیم که قرآن کریم بر همین روال نمونه هائی ذکر می کند که چه کسانی طغیان کردند و غضب خدا بر این ها روا شد و در نتیجه سقوط کردند.

در سوره والفجر می فرماید: «وتمود الذین جاهاوا الصخر بالواد وفرعون ذی الاوتاد الذین طغوا فی البلاد».

آنجا فرمود: اگر طغیان کردی غضب خدا روا می شود و اگر چنین شد، هلاکت و سقوط با آن همراه است، اینجا فرموده است:

می شود. بهشت جای رضوان و جهنم جای غضب است.
 گویا در حضور امام هشتم (ع) - یا توسط نامه - کسی
 خدمت امام عرض کرد: «الحمد لله منتهی علمه»
 خدای را حمد می کنم تا نهایت علم او. حضرت فرمود:
 «لیس لعلمه منتهی» برای علم خدا نهایتی نیست،
 اینچنین نگو. عرض کرد: پس چه بگویم؟ فرمود: بگو:
 «الحمد لله منتهی رضاه» خدا را حمد می کنم تا آنجا که
 مرز رضای او است.

غضب خدا مانند رضای خدا صفت فعل خدا است. خدا غضب
 می کند یعنی عذاب می کند. «قدمم علیهم ربهم بذنبهم» آن
 دمنده و عذاب را به همه داد، نه اینکه به بعضی بدهد و به بعضی
 ندهد بلکه همه را به سوی این عذاب کشاند «فسواها ولا یخاف
 عقابها» بعد از این دمنده هر چه بشود، هیچ خوفی از نتیجه آن ندارد
 زیرا همانگونه که در قرآن می فرماید: «بذنبکم وبأت بخلق جدید
 وما ذلک علی الله بعزیز» شما را می برد و خلق جدیدی به جای شما
 می آورد.

بنابراین، این یک روش فطری است که خداوند با ما به زبان خودمان
 صحبت می کند و برای فطرت عقلاهم ارزش قائل است. این همان
 قیاسهای منطقی است که گاهی به صورت قیاس اقترانی و گاهی به
 صورت قیاس استثنائی می باشد. قرآن با ما این روش را پیش کشیده
 و از این راه با ما سخن می گوید.

ادامه دارد

ثمود و فرعون طغیان کردند. و پس از آن می فرماید: «فصبت علیهم ربک
 سوطاً عذاباً» همان اصل کلی را بر اینها تطبیق کردیم.
 در سوره مبارکه «والشمس» از این واضح تر بیان کرده است:
 در سوره الشمس از آیه ۱۰ به بعد می فرماید: «کذبت ثمود بطغواها»
 قوم ثمود گذشته از آن تکذیبهای لفظی که داشتند، تمرد و طغیان نیز
 داشتند و رسالت و پیامبران را تکذیب عملی کردند. چگونه تکذیب
 عملی کردند؟ با طغیان! «اذ ابعث اشقاها فقال لهم رسول الله ناقة الله
 وصفاها».

پیامبران فرمود: «ناقة الله!» و این تحذیر است یعنی «حذر نفسك
 ناقة الله» آنها را در مورد آن شتر بر حذر داشت «فکذبوه ففعلوا» پیامبر
 را تکذیب کردند و شتر را کشتند. بنابراین آنها هم طغیان نمودند،
 چون طغیان کردند خداوند آنها را کیفری سخت داد و بر آنها غضب
 نمود. «قدمم علیهم ربهم بذنبهم...» رضا و غضب خدا، رضا
 و غضب نفسانی نیست. این خشنودی و خشم صفت فعل او است. رضا
 و غضب در مقابل هم می باشند و هر دو هم محدودند. رضای او تالیه
 جهنم میرسد و تمام می شود، غضب او هم تالیه بهشت می رسد و تمام

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ

(مردم دانا را) به خردوانگی و سخن استوار (دعوا را) با اندرز و پند نیکو (و)

وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي

خطابات سودمند) به سوی راه حق دعوت نما و (مخالفان را) با بهترین روش

هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ

مجادله و مناظره کند ما را پروردگارت کسی را که از راه او

ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

گمراه شده بهتری شناسد و او به هدایت یافتگان آگاهتر است.